



۲۰۱۸/۱۰/۱۲



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت بیست و هفتم )

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۰۱۱/۱۰/۱۷، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

از جانب دیگر تنها مطالعه کرونولوژی خشک از دوران حاکمیت ها، بدون تحلیل و توضیح در باره سطح زندگی انسان ها در همان مراحل تاریخی بما الهام مؤثر نخواهد بخشید. بنا باید تلاش نمود تا با دریافت حد اقل «فکت» های تاریخی، کوشید تا در صورت امکان یک تصویر مستدل و منطقی بدست آید، که ممکن در آینده از آن استفاده شده بتواند. بعقیده نویسنده همین مطلب، مطالعه تاریخ نباید بمتابه افسانه های سرگرمی تصور گردد که صرف بمانند کدام نوشته ادبی، که قبل از خواب شبانه در بستر بمتابه واسطه خواب آور از آن کار گرفته می شود، بلکه از آن بحیث آموزش های مثبت و منفی از زندگی و طرز العمل های گذشتگان انسان ها در نظر گرفته شود، اما در امر دریافت راه حل های مسایل مربوط زندگی جاری، با در نظر داشت روابط منطقی، از آن تجارب گذشته وقتی کار گرفته شود، که وعده دهنده سودمندی برای برای جامعه باشد.

با وجود آنکه بعضی از وقایع ذکر شده در نقل قول از مجله «شپیگل» که پیرامون امیر شیر علی خان (۱۸۷۹م) بوقوع پیوسته است، نشاندهنده حالتی است، که بدون شک، درین خانواده ها، آنچه عنعنه و سیاست را از زمان نیاکان، بمیراث داشته اند، هم از مرحله تأسیس دولت افغانستان تحت ریاست و رهبری احمد شاه بابا، که بعنوان «کنفدراسیون» اقوام یاد شده است، تعمیل نموده اند و بعضی ها هم در تحت نام افغانستان «مُدرن» تلاش تطبیق آنرا از خود نشان داده اند. بر اساس معلومات از منابع، می دانیم که امیر شیر علی خان از رقابت های غربی وقت، منجمله سیاستهای، «ناپلیون»، «تزار» روس و شاهان امپراتوری انگلیس آگاهی کامل داشته است. این موقف او را در نشرات، با عکس های جالب که توضیح کننده حالت کشور در آنزمان، از آن گرفته شده می تواند، بطور مختصر بیان شده است. بناءً تأکید می نمائیم که راه معقول به دستیابی به حل مسایل جاری، که حتماً بعضی از آنها، ریشه های عمیق تاریخی می داشته باشد، مانند «خط نام نهاد و تحمیلی دیورند»، در آن خواهد بود، تا قبل از ابراز نظر در باره طرح راه حل، دید که مسئله در چه مقطع زمانی و چگونه به میان آمده است، اینکه آیا پدیده آنی بوده است و یا اینکه در یک پروسه طولانی شکل گرفته است. آیا تناسب قوا میان هواداران و مخالفین دقیقاً سنجیده شده است و هم اینکه قابل سنجش است؟ اعتماد مردم ای که قربانی این وقایع شده اند، به چه تناسب، با دولت های منطقه ارزیابی شده می تواند؟ مردمان دو طرف چه می خواهند؟ دولت های منطقه چه طرح دارند؟ مناسبات بین المللی، چه امکاناتی را در اختیار کشور و مردمان این منطقه قرار خواهد داد.

امیر شیر علی خان به احتمال قوی از تاریخ می دانسته است که « وقتی «ناپلیون» حین مذاکرات صلح با روسها در «تلسیت» (Tilsit) (۱۸۰۷م) و در زمان کنگره شاهان و شهزادگان در شهر «ایرفورت» (Erfurt) آلمان در سال (۱۸۰۸م)، که با «تزار الکسندر» اول ملاقات داشت، درین فرصت مجدداً پلانه‌های فتح هند را ریخته اند. «کمپنی تجارتی هند شرقی» تصمیم گرفت، تا با پادشاه افغانستان مستقیماً داخل مذاکره شود.» ( همانجا، صفحه ۴۰ ). درین منبع از تاریخ و سال اعزام هیئت آن کمپنی به دربار پادشاه افغانستان ذکر نشده است، بهر صورت اگر به تازگی پس از تدویر کنگره تذکار یافته، فرستاده باشند، بناً با دوران پسران تیمورشاه مطابقت نشان می دهد. مجله به ادامه می نویسد:

«پادشاه افغان به جانب برتانوی گفته است، که در صورت حمله فرانسوی - روسی از کشورش دفاع خواهد کرد. در عین زمان ابا ورزید، تا اضافه از آن بیوند های مستحکم با برتانوی ها در هند، برقرار نماید. برای نخستین بار در تاریخ بدینترتیب یک قدرت بزرگ، با افغانها تماس گرفته است و در همین نخستین فرصت، همچنان موقف و ادعای افغانستان به این قدرت بزرگ ابراز گردیده است که از استقلال خویش در همه جهات دفاع خواهد کرد.» ( همانجا )

با این اظهار مغرورانه پادشاه افغان، جانب انگلیس هم آرامش و هم وا همه داشته است. بدینترتیب لعل هندی اش از تمام سرحدات طبیعی، محفوظ نگهداشته شد، ولی آسیب پذیری باز هم باقی ماند. سرحد شمالغرب، طوریکه همین مجله می نویسد، باز هم بحیث یک محل عنعنوی حمله بر هند، بمانند پاشنه پای «اخیل» (Achillesferse) باقی مانده بود. ( در افسانه های یونانی پاشنه پای راست قهرمان افسانوی یونان قدیم «اخیل» (Achill)، یگانه نقطه آسیب پذیری شناخته شده بود. ) نویسنده شپیگل دلیل نگرانی انگلیس را چنین می نویسد که « در عقب سرحدات آن اقوام مغرور، خود آگاه جنگی افغان قرار دارند. » ( شپیگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵م ص ۴۰ )

شپیگل همچنان در آن زمان می نویسد، وقتی ۳۰ سال بعد برتانیه به تلاشی جرأت کرد، تا کشور افغانستان را به مستعمره مبدل سازد، برتانیه در این اقدام یا سفر اکتشافی اش، غرق خون خود گردید. ازین اظهار برمی آید که هیئت «کمپنی» برتانوی در شرق هند برای مذاکره با پادشاه افغانستان، که از آن در فوق تذکر بعمل آمده است، باید درسالهای ۱۸۰۸م الی ۱۸۰۹م بوده باشد. این سالها با سلطنت شاه زمان مصادف بوده می تواند. در همین سال توسط شاه محمود برادر «اندر» اش سقوط داده می شود. چنانچه در قسمت ۲۵-ام نیز ذکر شده است، آنچه شپیگل از تلاش پس از ۳۰ سال نام می برد، مصادف است با جنگ اول افغان - انگلیس. همین منبع می نویسد که، مسکوی ها در جریان همان سالها در قلمرو های شمال افغانستان در آسیای میانه به حرکت مقابل دست برده اند. «الکسندر» دوم، بتوسعه قدرت اش در آسیای میانه پرداخت، خانات تاشکند را در سال ۱۸۶۵م، سمرقند و بخارا را در سال ۱۸۶۸م، خیوه (شیوه) را در سال ۱۸۷۳م و قوقند را در سال ۱۸۷۶م، و مرو را در سال ۱۸۸۴، تا بلندی های نزدیک شمال افغانستان اشغال نمود. درین زمان چهار سال از امارت "امیر عبدالرحمن خان" می گذشت. افغانستان درین مرحله از استقلال در عرصه برقراری مناسبات خارجی برخوردار نبوده است. این بخش مناسبات را هند برتانوی تعیین می نموده است.

انگلیس ها به فعالیت های آنها در مطابقت با اهداف قبلی ادامه می داده اند. تلاشهای آنها را مؤرخین، منجمه «هالفین»، یا کوپیدن «کله بدیوار» شباهت داده است. چنانچه بتاريخ ۱۷ اگست ۱۸۷۸م، «لارد لایتن» (Lord Lytton)، قریب یک قرن (درست ۱۱۷ سال بعد) پس از آغاز فتوحات احمد شاه درانی بسوی هندوستان، که حال در تحت تصرف و اشغال انگلیس قرار داشت، به دربار امیر شیر علی خان خبر می دهد که نامبرده، هیئت جنرال «چمبرلین» (N Chamberlain) را نزد او می فرستد. موازی با آن، بنا بر گزارش «هالفین»، بدون اینکه الی دریافت جواب از جانب امیر شیرعلی خان انتظار بکشند، انگلیس ها راهی کابل می شوند. این عجله می تواند ناشی از «فکتور های» گوناگون باشد، ولی چهره غارتگرانه استعمارگران انگلیسی افشا گردیده، همچنان بوی خونین زور گوئی، یک قدرت بزرگ، علیه یک کشور کوچک، در قطار سایر نقاط تحت

تسلط آن قدرت غارتگر بوده است، که برای حفظ فضای ترس و وحشت در کشور های تحت تسلط مستقیم و یا ساحات و حوزه های نفوذ آنها، بوضاحت به مشام می رسید.

نگهبانان افغان، موظفین حفاظت و حراست از سرحدات کشور به «انگلیس ها اجازه دخول» نداده اند. درین گزارش از نقطه دقیق سرحدی در آنوقت تذکر بعمل نیامده است. پس ازین واقعه «لایتن»، «آلتام» یا «ضرب الاجلی» را بسوی کابل صادر نموده، به ارتباط وقوع حادثه در سرحد، تقاضا نموده بود تا جانب افغانی درینباره از انگلیس عفو بخواهد. اصل هدف انگلیس را مؤرخین، در تأسیس هئیت نمایندگی «سیاسی - دیپلماتیک» دایمی در کابل ارزیابی نموده اند. چنانچه «هالفین» با حکایت از سیاستمدار انگلیسی، «هریوگ ارگهیل» (Herzog Arghyl) می نویسد که موصوف این «آلتام» یا «ضرب الاجل» را بمثابة مثال بزرگی از بی عدالتی، توأم با انواع اتهامات دانسته است، که بقول او هرگز علیه همچو یک کشور کوچک در گذشته، از جانب همین قدرت بزرگ تذکار نیافته بود.

بسیار تمام موانع و فشار های ظالمانه و غارتگرانه استعمار برتانیه و سایر قدرت های بزرگ، در صف مقدم برتانیه در قرن نوزده الی نیمه قرن بیست، که در جلوگیری از رشد و انکشاف لازم کشور ما وزنه سنگین جنایتبار داشته است، هر یک ما حق داریم و باید هم وظیفه خود بدانیم که محکومیت تاریخی استعمار را از حیات سیاسی روز دور نیندازیم و همان فعالیت های شیطانی آنها هم، بفراموشی سپرده نشود، که ممکن بشکل و نحوه دیگری از جانب مزدوران و نمایندگان نوع جدید آنها عملی گردد. در آنزمانی که استعمار در سراسر جهان بیداد می کرد و با استثمار ظالمانه کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین، آزادی این ملت ها را غصت می نمود، متفکر و دانشمند معروف آلمان «فریدریش انگلس» در خطاب به شهریان اروپا و منجمله برای اتباع انگلیس می گفت: آنانی که در «سلب آزادی دیگران سهم گرفته» و حمایت می کنند، «خود آزاد بوده نمی توانند».

ازین اظهارات بر می آید که طرح سیاست های «ملی» بعد از انقلاب فرانسه که از جهات تیئوریک، تعلیمات عامه را بخاطر فراهم ساختن زمینه های پرورش انسانهای خود مختار و آزاد نوین در شهر های جوامع جدید صنعتی، راه هموار و به اصطلاح «اسفالت شده» نبوده است.

رهبران استعمار بخصوص که کمتر از دیگران کلمات «تمدن»، عدالت، حقوق و دیموکراسی را بکار نمی برده اند، علاوه از آنکه سیاست ظالمانه و استثمار گرانه آنها، اثرات نا گوار را بر حیات روزمره مردمان این قاره ها داشته است، با تعبیه دست نشانندگان در همه جا که حال به «راز آشکار» (open secrete) معروف است، به حفظ مواضع آنها، مبادرت ورزیده اند. چنانچه خود آنها در حالی که در مراکز، یا «متروپول های» آنها، از «دیموکراسی» و «فرهنگ و سیاست ملی» و «وحدت ملی» حرف می زده اند، در قاره های متذکره با مهارت مانع رشد نیروهای ملی در هر یک ازین کشور های تحت اشغال و نفوذ خویش، می گردیده اند، تا مردمان آنرا با کارد دو تیغه مقابل سازند. یعنی از یکطرف مواد خام را توسط اتباع این کشورها با مزد نازل استخراج نموده، ملکیت آنها را مال خود بدانند و بار دیگر، با فروش تولیدات صنعتی به آنها، سود فراوان حاصل نمایند.

استعمار این کشور ها را در وابستگی های قرون قید نموده، آنان را بحیث مصرف کنندگان نعم صنعتی خویش مبدل ساخته اند. کشور ما که مستقیماً مستعمره نبوده است، ولی استعمار بطور عمده مانع انکشاف عادی آن گردیده است. جای تعجب نیست که در طی مدت زمان بیش از سی سال گذشته، موازی با بحران خونین در خاک افغانها، از طریق چهره های معلوم الحال و مشکوک، موازی با تلفات مالی و جانی در کشور عقب نگهداشته شده ما، در پی نا بودی و محو «هویت ملی» افغانها، مشغول فعالیت اند. درحالی که در کشور های پیشرفته ایشان، حرف از استقبال پیشرفت فرهنگی می زنند، ولی خارج از احتمال بنظر نمی رسد که توسط «عمال» آنها، که احتمالاً برنامه های طویل المدت توسط همان هیئت های پی در پی کارمندان سیاسی -

نظامی آنها، نظیر «مالکولم (ماکولم؟)» طرح ریزی شده باشد. وضع تا حال ادامه داشته، حتی زبان «دری» افغانها را تحمل ندارند و قصد دارند تا تمام دست آورد فرهنگی مردم ما را نیز بریابند. هموطنان و طنپیرست افغان ما را، در زیر فشار «شوئیزم فارسی»، این مالکین تیل طبیعی، قرار می دهند. با نابودی «هویت ملی افغان» و زبان غنی مردم ما، یعنی دری پیوند ما را از تاریخ پرافتخار نیاکان ما، بسکالانند و زمینه های تجزیه این کشور را، در مطابقت با اهداف سر پوشیده کارفرمایان خارجی آنها بسر رسانند و به امید اینکه شیر را با شورا تعویض خواهند نمود، به هر نوع دسیسه دست می برند. امید است که سر سپردگان و مغز های با استعداد وطن، به چنین خفاشان مهلت عمل ندهند.

حال بر می گردیم به گذشته که در فوق از آن تذکر بعمل آورده ایم. "نفت الله هالفین" می نویسد که گویا امیر شیر علی خان، خواسته است به «آلماتم» و یا «ضرب الاجل» جانب انگلیس در هند برتانوی که از نام «لایتن»، «نائب السلطنت» امپراتوری انگلیس، جواب دهد. جانب انگلیس با عصبانیت قابل محسوس، صبح وقت، مصادف به تاریخ ۲۱ نومبر ۱۸۷۸م، واحد های اردوی اشغالگر را متشکل از ۳۵۰۰۰ نفر و در ترتیب سه قطار بر افغانستان هجوم می برد. بدین ترتیب آتش «دومین جنگ افغان - انگلیس» را می افروزند. (فاصله بین کابل و لندن: ۵۷۲۰ کیلو متر، فاصله هوایی)

در ماه دسمبر ۱۸۷۸م و جنوری ۱۸۷۹م، یک قطار بسوی قندهار، قطار دوم بسمت جلال آباد و قطار سوم بسمت منطقه کوهستانی «پاپور - کوتل» (Paivar - Kotal) را در اشغال خود در آوردند. در نتیجه این عملیات اشغالگران وارد کابل شدند. مانند ۴۰ (چهل) سال قبل، باز هم در مقایسه با «اردوی امیر» شیر علی خان، بطور غیر مساوی تسلیح بوده و همچنان بطور غیر مساوی و غیر قابل مقایسه تعلیم دیده بودند. علاوه انگلیس قوای سوار را نیز بکار انداخته بودند. یعنی سکه طلایی: اشغالگران بر حسب گزارش "نفت الله هالفین"، بیک تعداد از سران قبایل رشوه پرداخته، بدین ترتیب اکثر آنها را از میدان های جنگ نجات دادند. در بعضی از مناطق برخورد های شدیدی صورت گرفته، ولی باز هم انگلیس ها با مقاومت قابل ملاحظه روبرو نگردیده اند. علی الرغم آن، طوریکه هالفین می نویسد، امیر شیر علی خان تسلیم انگلیس نمی گردد.

بر حسب همین راپور، امیر شیر علی خان با نزدیکترین مربوطاتش بسمت شمال عقب نشینی نموده، اعلام داشته است که گویا قصد سفر به «پیتربورگ» دارد، تا کنگره بین المللی ای را بهدف محکوم نمودن اشغال افغانستان از جانب انگلیس فرا خواند. به یقین که امیر از اختلافات کشور هایی چون روسیه و فرانسه و مناسبات بین المللی زمان شاه زمان و تلاش های انگلیسی واقف بوده است که با تدویر همچو «کنگرس» توجه جهانیان را به اعمال غارتگرانه انگلیس جلب نموده، از آنها تقاضای حمایت از کشورش بنماید. قبل از ترک نمودن کابل، امیر شیر علی خان، صلاحیت و قدرت اداره پایتخت، کابل را به پسر بزرگ خود، محمد یعقوب خان سپرد. امیر شیر علی خان بتاريخ ۲۱ فیروزی ۱۸۷۹م در مزار شریف در اثر بیماری بندش جریان خون و تورم شریان ها، از جهان در گذشت، و به هدف محکومیت بین المللی استعمار انگلیس در کنگره مورد نظرش دست نیافت. درین زمان قریب هشتاد سال، از انقلاب فرانسه سپری گردیده بود.

حکومت های ملی جدیدی که در اروپای غربی و شمال امریکا، با پالیسی ها و سطوح متفاوت انکشاف اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و بخصوص حقوقی و ترکیب «ایتنی»، با بعرضه وجود گذاشته بودند، سخت مشغول رقابت ها، در صحنه بین المللی بوده اند. روابط «روس» و «فرانسه» در آن زمان برای استعمارگران برتانوی، مایه نگرانی بوده است. همین رقابت ها در عین زمان فشار را بر افغانستان افزایش می بخشید. کشوری که از جهان صنعتی و پروسه «مدرنیژیشن» یا تجدد آنها، سالها فاصله داشت، جنگ های داخلی، یعنی رقابت های خانواده های قبیلوی در داخل، بر سر قدرت از یکطرف و لشکر کشی های استعمار انگلیس از جانب دیگر، موانع جدی در راه قدم برداشتن کشور بسوی رشد و ترقی و بخصوص انکشاف زندگی شهری، ایجاد می گردیده است. این کشور که بمثابه گنجینه از آثار پر ارزش تمدن های قدیمی که در زیر تپه و خرابه ها پوشیده مانده است،

قرار اظهار آگاهان بعد از وقفه های طولانی، در زمان امیر شیر علی خان، از جانب دولت، تلاش استفاده از «فلزات» برای تولید، سلاح های ساده و غیره، صورت گرفته است.

پس از درگذشت امیر شیر علی خان، پسرش محمد یعقوب خان صاحب تاج و تخت می گردد، به تمایلات خوشبینانه و علاقمندی او در جامعه بسوی انگلیس ها شهرت یافته بود، بتاريخ ۲۶ می ۱۸۷۹م، قریب سه ماه پس از وفات پدرش، امیر شیر علی خان، در منطقه «گندمک» (Ghandamach) قراردادى را با نماینده انگلیس «میجر کوگناری» (Major Cavagnari)، بنام قرارداد صلح، به امضا رسانید، که با این امضاء، افغانستان در عرصه سیاست خارجی، استقلال خود را کاملاً از دست داد. در عرصه سیاست داخلی نیز خود ارادیت، زمامدار افغان اساساً تنگ تر گردیده بود. امیر محمد یعقوب خان بر اساس گزارش «هالفین»، خود را مکلف شمرده بود، تا با هیچ کشور دیگر، بغیر از انگلیس مناسبات برقرار ننماید. بدین ترتیب صلاحیت ایجاد نمایندگی دایمی یا «ریزیدنس» انگلیس را در پایتخت کابل، آنچه امیر شیر علی خان نمی پذیرفت، سپرده شد. حال انگلیس می توانست طبق دلخواه عمل نماید و «اجنت» های آنکشور را با محافظین به هر تعدادی که می خواست و یا نیاز می داش، به داخل این کشور و به سرحد، و هم در داخل خاک افغانستان بفرستد.

در همین مرحله بر اساس گزارش «هالفین» مناطق کورم، پشین، سیبی و همچنان منطقه نهایت مهم کوهستانی با دره های آن، چون خیبر و میخین (Michin) از خاک افغانستان بریده شد. امیر محمد یعقوب خان بر علاوه از سایر قرار دادها، به قبول قرا داد تجارتي با انگلیس نیز موافقت نمود. در برابر همه امتیازاتی که امیر محمد یعقوب خان به جانب انگلیس داده بود، بر طبق همین منبع از جانب انگلیس پرداخت «سبسایدی» سالانه به مبلغ ششصد هزار (۶۰۰۰۰۰) روپیه و کمک در فرصت حملات خارجی، وعده سپرده شده بود.

بناءً در تحت چنین شرایط «از استقلال افغانستان ... نمی توانست بعد از صلح گندمک نیز حرف زده شود.» این نتیجه گیری مستشرق روسی بنام «ل. ن. سوبولیف» (L. N. Sobolew) می باشد. در کابل میجر کوگناری در اقامتگاه انگلیس ها جا گرفت و بتدریج تمام قدرت را در اختیارش متمرکز ساخت. تسلیمی یعقوب خان در برابر انگلیس، خشم و غضب مردم افغانستان را تحریک کرد. امیر می توانست فقط بر تعدادی از صاحب منصبان فاسد و رشوه خوار تکیه کند. (مانند امروز، که این ۱۷ سال آقای «حامد کرزی» و «آقای اشرف غنی» در آن نقش مشابه در قرن بیست و یک، ایفای وظیفه نموده و می نمایند. تلاش ها و رقابت های آنها، بخاطر تمدید قرارداد های خدماتی آنها، در مراکز قدرت اشغالگر و صاحبان سیم و زر جهان امروز، خستگی نا پذیر است.) نا رضایتی ها در رابطه با همکاری با انگلیس بطور روز افزون رشد می نمود. در عین حال وضعیت اقتصادی کشور بعلت، جنگ تحمیلی انگلیس، روز تا روز بر خرابی وضعیت زندگی کسب شدت می نمود. این شدت در شرق کشور بیشتر گزارش می یافته است. در نتیجه عبور و مرور قوت های نظامی و جریان جنگ های مسلحانه، ذخایر نا چیز و فقیرانه مردم بزودی بمصرف رسیده بود. سعود قیمت ها، سرسام آور بوده است. مردم بسرحد گرسنگی قدم بر می داشتند.

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان راهنمایی شوند!